

یادداشت: نه هر گردی گردوست، نه هر خنده آوری طنز!



ویدحسینی

زیاد شنیده و خوانده ایم که فلاں اثر ادبی یا بهمان فیلم و سریال «طنز»، یا «طنزآمیز» است. غالباً هم به مایه های خنده آور آن اثر اشاره می شود، اما آیا واقعا انتساب همه این متون ادبی و هنری به طنز بجاست؟ به نظر می رسد در این باره تا اندازه‌ای ساده انگاری شده است. آنچه به‌ویژه در ادبیات، طنز دانسته می شود، متنی (مثلا نثر یا نظم) است که در آن با گوشه و کنایه زند به فرد یا جامعه، از عیب‌ها و زشتی‌ها و پلشتی‌ها و نادرستی‌ها می‌گوید. این متون معمولاً مایه‌هایی از «خنده» در خود دارد، اما این خنده بسیاری اوقات خنده‌ای تلخ و چیزی از جنس «ریشخند» و «زهرخند» و «پوزخند» است! لوییجی پیراندللو، نویسنده معروف ایتالیایی، داستان کوتاهی به نام «جنگ» دارد که گفت‌وگوی چند مسافر را در قطار روایت می‌کند. موضوع گفت‌وگو فرزندانِ است که به جبهه رفته‌اند. یکی از مسافران مادری پریشان و ناراحت و نگران از رفتن پسرش به میدان جنگ است. مردی هم هست که با صحبت هایش جمع را تحت تأثیر قرار می‌دهد. او خوْذ پسرش را در راه میهن از دست داده، ولی با افتخار از این اتفاق یاد می‌کند. در پایان داستان، زن انگار نه انگار که مرد گلی در اهمیت فداکاری و آرمان و دفاع از میهن سخن رانده، می‌پرسد که جدی پسرتان مُرده؟! طرف تازه می‌خواهد بداند که لیلی زن بوده یا مرد! این‌جا تازه بغض پدر فرزندفُرده می‌ترکد، تو گویی با این پرسش احمقانه زن. او تازه یادش افتاده پسرش واقعا زنده نیست! نویسنده در پایان داستان از شگرد غافلگیری (یکی از شگردهای مهم طنزپردازی) سود می‌برد و خواننده داستان‌ش را با چیزی روبه‌رو می‌کندکه انتظارش را نداشته! چه‌سا خواننده حتی همچون آن مرداشکی هم بریزد، اما به احتمال قوی فراموش نمی‌کند بر حماقت وصف‌ناپذیر بشر پوزخند بزند! به بیان دیگر، ما در داستان یادشده اگرچه با طنز روبه‌رویم، یا نمی‌خندیم یا خنده احتمالی‌مان در پی خواندنش از فرط شادمانی و شیرینی داستان نیست بلکه برآمده از حس تمسخری است که به ما دست می‌دهد. این نکته مهم بسیاری از مواقع فراموش می‌شود و می‌بینیم که به یک متن فکاهی در یک نشریه یا یک سریال کمدی تلویزیونی نسبت طنز داده می‌شود، در حالی که این‌ها برای خنداندن مخاطب تولید می‌شود. اگر در کمدی، «هدف» خالق اثر خنداندن مخاطب است، خنده گرفتن در طنز صرفا وسیله و ابزار است و هدفی بلندتر مدنظر است، همان انتقاد و نشان دادن پلشتی‌ها و زشتی‌ها و...و.اژه عربی طنز که در فارسی جا افتاده، تقریباً [و نه دقیقاً] چیزی شبیه «آیرونی» (Irony) در ادبیات غرب و «تَهْکُم» در علم بیان است که مبتنی بر تضاد میان لفظ و معنی است (مثلا کسی را دانشمند خطاب کنیم اما مقصودمان این است که او آدم کودنی است!). آرتور پلارد در کتابی که در این زمینه نوشته، یادآور می‌شود «طنز همیشه یک قربانی دارد، همیشه انتقاد می‌کند».

این قربانی کردن افراد و جامعه‌ای که عیب و ایرادهایی دارد، به صورتی هنرمندانه محقق می‌شود به این معنی که طنزپرداز علاوه بر جنبه ادبی و هنری کار، باید مخاطبش را مجاب کند که پای غرض و خصومت شخصی در میان نیست و نیتش خبر و صلاح افراد و جامعه‌است. با لحاظ کردن همین قید درمی‌باییم مقوله‌هایی چون «هجو»، که در آن، شاعری با شعرش یک نفر را به باد تمسخر و ناسزا و بد و بیراه می‌گیرد، و «هزل»، که نوشته‌ای دربردارنده الفاظ و محتوای رکیک و سخیف است، با طنز راستین تفاوت ماهوی دارد.

بمب‌های شیمیایی روی سومار، جنایتی که تکرار می‌شد

صبح شانزدهم مهر ۱۳۶۶ شش فرزند هوایمایی بمب‌افکن عراقی وارد حریم هوایی کشور ما شدند و طبق نقشه قبلی، با عبور از آسمان کرمانشاه به سومار یورش بردند و روی این منطقه بمب ریختند. این هوایمهای مهاجم ابتدا قرارگاه لشکر ۸۸ زهری ارتش را هدف گرفتند و سپس در گستره‌ای وسیع‌تر، برای افزایش هرچه بیشتر تلفات از بمب‌های شیمیایی (گاز خردل و عامل اعصاب) استفاده کردند.

شرح این واقعه درباره جنایت‌های رژیم بعث در سال‌های جنگ تحمیلی و دفعات و چگونگی حملات شیمیایی این رژیم در کتاب «جنایت جنگی، حملات شیمیایی عراق در جنگ با ایران» نوشته محمدباقر نیکخواه (مرکز

اسناد و تحقیقات دفاع مقدس) منتشر شده است. نیکخواه در این کار پژوهشی کوشیده است ابعاد مختلف موضوع، از جایگاه تسلیحات شیمیایی در جنگ تحمیلی گرفته تا تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی را بررسی کند و بر پیامدها و بازتاب این جنس جنایت‌های رژیم بعث‌درنگ و تأمل داشته باشد.

زین قدیر

علیرضا حیدری|مدرس ویراستاری

● جناب آقای....

مدیریت محترم شرکت....
باسلام واحترام
موضوع: درخواست همکاری

👉 چند نکته در باره نامه نگاری اداری:

زمانی از واژه **مدیریت**، **استفاده می‌کنیم که نام گیرنده را نمی‌دانیم یا به عمد نمی‌خواهیم بنویسیم**.

#زین_قدیر_پارسی

به شوق پریدن کبوتر شدم

گپ‌وگفتی با سمانه مصدق، شاعر نابینا درباره شعر و دنیای شعری اش



خواهند داشت.
● ترانه‌ها خیلی خیلی سخیف شده‌اند

می‌گوید کارهای من ترانه نیست و شعر محاوره است، به این معنا که بدون اتکا به موسیقی هم به راحتی و به صورت کاملاً روان خوانده می‌شود، در صورتی‌که بسیاری از ترانه‌ها منطبق با ملودی سروده می‌شود و وابسته به آن است. اوضاع ترانه را هم البته اصلاً خوب نمی‌داند. معتقد است به غیر از یکی‌دو تن از خوانندگان که در انتخاب ترانه‌هایشان دقت و سواس به خرج می‌دهند، بقیه به خود اجازه می‌دهند هر کاری را بخوانند. او می‌گوید: «ترانه‌ها خیلی خیلی سخیف شده‌اند. این روزها هر کاری مجوز می‌گیرد.» و در ادامه پیکان انتقادهایش را به سمت شورای شعر و ترانه می‌گیرد: «متجرب‌که شورای شعر و ترانه بر اساس چه معیارهایی مجوز برخی کارها را صادر می‌کند. شرایط جوری شده‌است که هر کس چهار کلمه محاوره می‌گذارد کنار هم، می‌گویند ترانه گفته است و هر کس متنی می‌نویسد، می‌گوید شعر سپید است. جالب اینکه بازار سفارش شعر و ترانه هم همچنان داغ است. مثلاً به خود من زنگ زدند و ترانه سفارش دادند. جالب‌تر اینکه می‌گویند ببین، شبیه آن ترانه‌ها باشد که فلاّنی می‌نویسد یا می‌خواند. ترانه امروز را واقعا نمی‌توانم درک کنم.»



خود مترجم خوشنام و خوش سلیقه‌ای است درباره رضا سیدحسینی گفته است: «از همان سال‌های دبیرستان نام رضا سیدحسینی برای من نویدبخش کتابی خوب بود. هم‌گزینش خوب و هم ترجمه خوب. هنوز شور و شوق آن بعدازظهر پنجشنبه را از یاد نمی‌برم که از دبیرستان البرز پیاده تا کتاب فروشی نیل در میدان مخبرالدوله رفتم تا کتاب طاعون را بخرم و این کتاب با ذهن نوجوان من چه‌ها کرد»، از سیدحسینی بیش از ۱۴۰ اثر منتشر شده است و در میان ترجمه‌های او می‌توان نام نویسندگان برجسته‌ای چون آندره مالرو، آونوره دو بالزاک، ژان پل سارتر، آندره ژید، آلبر کامو، ماکسیم گورکی، توماس مان، جک لندن را یافت.

انتخاب خوب، تنها حُسن او نبود و فارسی‌دانی و تعهدش به متن زبان اصلی باعث شده بود ترجمه‌های خوش‌خوان و وفادار به متن از او منتشر شود. عبدا... کوثری در توصیف او چنین گفته است: «شگفتا نوجوانی اردبیلی که به تهران آمد تا به ما فارس‌ها ترجمه کردن و فارسی‌نوشتن بیاموزد. و چه خوب آموخت و چه یادگارها از خود نهاد.»

بر همین باور است و علت آن را منسجم نبودن جلسات شعر این دوره می‌داند و البته مواعنی که بر سر راه برگزاری آن‌ها وجود دارد. او می‌گوید: «اکنون دیگر انجمنی با قوت و قدرت قبل وجود ندارد. زمانی جلسات خیلی خوبی برگزار می‌شد. الان اما من انجمن خیلی منسجمی نمی‌بینم و واقعیت این است که دلم خیلی برای جلسات قدیم تنگ می‌شود. شور و شوق بچه‌ها و تعدادشان بیشتر بود.

کسی مانعی بر سر انجمن‌ها ایجاد نمی‌کرد. برای برگزاری جلسات آزادی عمل بیشتری داشتیم. اکنون اما محدودیت‌ها بیشتر شده است. اگر بخواهند مکان دولتی بگیرند باید هزار اما و اگر را تحمل کنند و از هفت‌خوان رستم بگذرند و اگر به دنبال مکانی غیردولتی باشند، باید هزینه‌ای را تقبل کنند که همه این‌ها در حکم مواعنی است که در مسیر این دوستان وجود دارد.» و در ادامه صحبت هایش از این می‌گوید که همین انجمن هاست که به کشف استعدادها کمک می‌کند که اتفاقا در مشهد هم بسیار وجود دارد: «در شعر مشهد استعدادهای فوق‌العاده‌ای وجود دارد. در جلسه رونمایی کتاب خودم که در دانشگاه فردوسی برگزار شد، شعرها و شاعرهایی را دیدم که واقعا از مواجهه با آن‌ها شگفت‌زده شدم. استعدادهایی که اگر مجالی برای ظهور و بروز خود پیدا کنند، قطعاً آینده درخشانی

مروری بر زندگی و آثار رضا سیدحسینی به مناسبت سالروز تولدش

مردی اردبیلی

که ترجمه‌هایش کلاس فارسی نویسی است

ترجمه کنیم. تصمیم گرفتیم که بعضی از آن‌ها را با تطبیق دو متن فرانسه و ترکی ترجمه کنیم. به این ترتیب شش کتاب بیست و چهار ساعت از زندگی یک زن، مکتب زمان، در تنگ، دختر چشم طلایی [دختر زرین چشم] و زن و بازپچه را ترجمه کردیم. من در خلال این کار زبان فرانسه را هم یاد گرفتم. ● سردبیری مجله سخن و آشنایی با پرویز نائل خانلری برکات وجود رفیقی چون عبدا... توکل برای رضا سیدحسینی فقط به آموزش زبان فرانسه ختم نشد. او در دانشگاه با ابوالحسن نجفی و اسماعیل سعادت هم کلاسی بود که این دوستی به مرور به سیدحسینی هم سرایت کرد. سیدحسینی با واسطه ابوالحسن نجفی که خود می‌خواست به فرانسه برود برای سردبیری مجله خوشنام سخن به پرویز نائل خانلری معرفی شد. خانلری کسی است که سیدحسینی به گفته خودش بزرگ‌ترین تأثیر در فارسی‌نویسی را از او گرفته است. او چند سالی سردبیری مجله سخن را به عهده داشت و ترجمه مقالات ادبی را در همین دوره و با راهنمایی خانلری آغاز کرد.

● خلق مکتب‌های ادبی کتاب تألیفی مهمی که از رضا سیدحسینی به یادگار مانده، مکتب‌های ادبی است. او این کتاب را سال ۱۳۴۴ وقتی ۲۹ سال داشت در ۲۰۰ صفحه نوشت. بعد به مرور و در ویرایش‌های بعد بر آن افزوده شد. سال ۱۳۷۱، نسخه ویرایش نهایی آن منتشر شد. این اثر از پرفروش‌ترین آثار تئوری در حوزه ادبیات است.

● یک کارنامه پرپار نام رضا سیدحسینی از همان سال‌های دهه بیست و سی تا همین امروز برای خاطرجمعی خواننده در انتخاب کتاب کفایت می‌کند. عبدا... کوثری که

مخاطب شعر است، بلکه خودش هم شاعر است. مصدق می‌گوید: «از همان دوران بچگی پدرم برایم زیاد شعر می‌خواند. چه زمانی که به مدرسه می‌رفتم، چه زمانی که کوچک‌تر بودم. همیشه هم تشویقم می‌کرد تا شعرهایی را که برایم می‌خواند حفظ کنم. خودم هم خیلی این کار را دوست داشتم. به شعر خواندن، دکلمه خواندن و شعر حفظ کردن علاقه زیادی داشتم.» و این روال پیش می‌رود تا دوران راهنمایی که اولین شعرش رامی‌سراید، اتفاقی که هم برای دیگران و هم برای خودش جالب بوده است: «به این فکر می‌کردم منی که همیشه فقط شعر می‌خواندم، حالا خودم هم چیزی گفته‌ام. ذوق داشتم، هم خودم و هم اطرافیان که برای بار اول آن را می‌شنیدند. وقتی دیدم می‌توانم، یک بار انجاشم داده‌ام و علاقه هم دارم. دیگر بی‌خیال آن نشدم.» به‌طور حرفه‌ای تر اما از سال ۱۳۸۰ ر این راه قدم برمی‌دارد، یعنی وقتی ۱۸-۱۷ سال دارد و به قول خودش با خیلی از اصول شعری آشنا بوده است.

● انگیزه نیست، مانع چرا قدیمی ترها. آن‌ها که پایه ثابت انجمن‌های ادبی و محافل شعرخوانی بودند، همگی معتقدند انجمن‌های امروز به گرد پای آن قدیم‌ها نمی‌رسد و در گذشته، هم شور و شوق بیشتری برای شرکت در آن‌ها وجود داشت و هم پشتیبانی بهتری از جلسات می‌شد. مصدق نیز

گام بعدی اش بسیار بلند بود و داستانی از ماکسیم گورکی را ترجمه کرد: «جرئت کردم و داستان «نغمه شاهین»، ماکسیم گورکی را ترجمه کردم که در چند

شماره روزنامه جودت چاپ شد،

● کوچ‌به تهران و شروع جدی ترجمه با یاری شخصی به نام احمد اسپهانی با ناظم حکمت و ادبیات ترکیه آشنا شد. دری که به آن دنیا برایش گشوده شده بود، بی‌قارارش کرد و پس از آن در اردبیل قرار نگرفت. مادرش او را به ودوستش، عبدا... توکل که از مترجمان بنام شد و سلیم طاهری سپرد و رضا سیدحسینی راهی تهران شد. در تهران با پیرمردی به نام بریانی شبستری آشنا شد که در خیابان فردوسی ده‌که کوچکی داشت و کتاب امانت می‌داد. او مجلات و کتاب‌هایی از ترکیه می‌آورد. سیدحسینی از همین مجلات داستانی را ترجمه کرد و با واسطه عبدا... توکل به مجله صبا داد که چاپ شد.

ترکی، زبان مادری رضا سیدحسینی است، اما آثار مهمی که او ترجمه کرده از زبان فرانسه است. او فرانسه یادگرفتش را مدیون عبدا... توکل می‌داند و ماجرای آن دوران تازه به تهران آمدن و هم‌خانه بودن با توکل و آموختن زبان فرانسه را این‌طور روایت کرده است: از او [بریانی شبستری] می‌خواستیم که از ترکیه برایم کتاب بیاورد. او برخی آثار جهانی را برایم آورد. آقای توکل هم می‌رفت از کتاب فروشی‌هایی که کتاب‌های کهنه می‌فروختند. کتاب کتب فرانسوی می‌خرید و آن‌ها را خوب می‌خواند. من یادگیری زبان فرانسه را مدیون عبدا... توکل هستم. با هم قرار گذاشتیم که من کتاب‌های ترکی را بیاورم و او هم کتاب‌های فرانسه را بیاورد و با همدیگر آن‌ها را

● تکیه کن فقط به چشم‌های خودت شعر گفتن را به صورت جدی از دهه ۸۰ آغاز کرده و تاکنون سه کتاب چاپ کرده‌است. دودفتر شعر به صورت مستقل و یکی به صورت مشترک با تارا کسرای، از شاعران اهل تهران. کتاب اولش با نام «تکیه کن فقط به چشم‌های خودت» در سال ۸۵منتشر شد. دومین مجموعه‌اش که به صورت مشترک منتشر شد با عنوان «دیدار بی دیدار» در سال ۹۷ به چاپ رسید و سومین آن‌ها که «باز هم شاعری کم‌آورده» نام دارد همین سال گذشته به دست دوست‌داران شعر رسیده است. هرچند شاید بیشتر او را با اشعار محاوره‌اش بشناسند اما خودش می‌گوید رابطه‌اش با همه قالب‌های شعری خوب است و البته در قالب‌های زیادی هم طبع آزمایی کرده‌است. از غزل و چهارپاره گرفته تا قالب‌های ترکیبی. درباره کتاب آینده‌اش هم می‌گوید: «خیلی با تندتند کتاب چاپ کردن موافق نیستم و این را هم با تشویق دوستانم به سرانجام رساندم. بااین حال مسلماً کتاب دیگری خواهد بود اما اینکه چه زمانی هنوز معلوم نیست.»

● گوش دادم، حفظ کردم، گفتم پیوند او با دنیای شعر و شاعری از همان دوران کودکی برقرار می‌شود. از همان روزهایی که پدر برایش شعرهای فراوان می‌خوانده و با دقت تمام گوش می‌کرده است. این رشته هرچه گذشته عمیق‌تر شده و حالا نه تنها

خادم

احتمالاً قصه‌های حماسه‌ای که رضا سیدحسینی از پدرش پای کرسی شنید نخستین برخورد او با قصه و داستان و اساساً مبحثی به نام تخیل باشد. یک برخورد با شعر هم او را وسوسه کرد به شاعری: «اولین هیجان در برابر شعر را وقتی احساس کردم که آقای فاضلی معلممان در آغاز بهار وقتی بعد از تعطیلات نوروزی به کلاس رفتیم روی تخته سیاه نوشت: «عَلم دولت نوروز به صحرا برخاست». اما پس از یکی دو بار طبع آزمایی چشمه الهام شعرش خشک شد و از شاعری انصراف داد. او نه با داستان نویسی یا شاعری، که با ترجمه‌هایش نام‌آور و ماندگار شد.

● نخستین ترجمه رضا سیدحسینی کتاب خواندن را به گفته خودش «با عشق دیوانه‌واری» از کلاس پنجم دبستان شروع و یک بار هم کلیده و دمنه را برای خودش رونویسی کرده بود، چون کتاب گران بود و دفتر ارزان. در سال ۱۳۲۰ که پانزده‌ساله بود و روس‌ها آذربایجان را اشغال کردند و یک اتفاق او را به سمت ترجمه کشاند: «در شهر ما [اردبیل] قرائت‌خانه‌ای علم شد که روزنامه «وطن یولوندرا» را که در باکو با خط فارسی مخصوص آذربایجان اشغالی چاپ می‌شد در آنجا می‌خواندیم. گمان می‌کنم در کلاس دوم متوسطه (معادل سوم راهنمایی فعلی) بودم که یک قطعه ادبی کوچک را از توی آن روزنامه انتخاب کردم و به فارسی برگرداندم و برای روزنامه شهرمان، جودت فرستادم و با کمال تعجب دیدم که چاپ شد.»

گران مایه جمشید فرزند اوی

کمر بست یک دل پر از پند اوی

کمر بسته با فر شاهنشهی

جهان گشته سرتاسر او را ههی

منم گفت با فره ایزدی

همم شهریاری و هم موبدی

بدان را ز بد دست کوته کنم

روان را سوی روشنی ره کنم

فردوسی در سرآغاز داستان پادشاهی «جمشید» در شاهنامه می‌گوید: جمشید که فرزند گران مایه طهمورت بود با پیروی از اندر‌زهای پدر بر تخت شاهی نشست و همه جهانیان فرمانروایی اش را پذیرفتند، جمشید نیز گفت که دارای «فره ایزدی» است و مقام فرمانروایی و پیشوایی دینی را توأمان دارد و وظیفه خود را کوتاه کردن دست بدان از بدی و راهنمایی مردم به سوی سعادت می‌داند.

شاعر و پژوهشگر

زین قدیر

تقدس پایگاه شاهی و قدرت حقیقی شاه، «نشانه تفویض حق حاکمیت به شاه از جانب خدا»، «یاری رساننده و راهگشا به بحران‌ها»، «موهبتی الهی برای دستیابی به پادشاهی»، «عطیه خداوند به شاهان سزاوار»، «تأیید و حمایت عمومی»، «خجستگی و زیبایی و بزرگی و شکوه» دانسته‌اند. بنابر این می‌توان گفت «فره ایزدی» از جانب خدا به انسان شایسته پادشاهی داده می‌شود و شاه فره‌مند به‌وسیله آن دارای ویژگی‌های ظاهری و باطنی خاصی است و فرمانروایی او با تأیید مردمی همراه می‌شود.

در شاهنامه بارها آمده است که شاه آرمانی فره ایزدی، دارد که در چهره او نمایان است و توانایی‌های ویژه‌ای برای او به همراه می‌آورد و مقارن تابش آن از بدی‌ها پاک می‌شود و مردم نیز

زین قدیر

زین قدیر

زین قدیر

زین قدیر

زین قدیر